

﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾:

﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾:

أي يوم الجزاء، ولعل الأصح أن نقول: جولة الجزاء أو الحساب. فالיום هنا لا يعني الوقت المعين من شروق الشمس إلى غروبها، بل هو كما تقول اليوم عمل وغدا حساب، فالיום هنا تقصد به الحياة الدنيا، كونها جولة عمل وامتحان، لا أنك تريد الوقت المعين الذي ينصرف إليه الذهن عادة عند سماع كلمة يوم، فيكون هذا الوصف الجديد لألفات الانتباه إلى جولة الجزاء وإلى أن الملك والمالك فيها هو الله سبحانه.

يعنى روز جزا ، و چه بسا درستتر باشد که بگوئیم: میدان جزا یا حساب. منظور از کلمه "یوم" [روز] در اینجا همان وقت معین از طلوع تا غروب خورشید نمی باشد ، بلکه مانند این است که می گوئیم امروز، عمل و فردا، حساب ، پس منظور از "یوم" در اینجا، زندگانی در دنیا می باشد؛ چرا که آوردگاه محل عمل و آزمون و ابتلاء است، نه همان معنای وقت معینی که ذهن با شنیدن کلمه "روز" به آن سو می رود ، این توصیف جدید برای جلب توجه به میدان و آوردگاه جزا است و اینکه در آنجا، پادشاه و مالک ، خداوند سبحان می باشد.

وهنا يجب أن نلتفت إلى أنه كمالك للأشياء أمر ثابت له سبحانه في الحياة الدنيا والآخرة، وكون عبده قد أبقوا (#) لا ينفي ملكيته، فهي سارية فيهم سريان الدم في أجسامهم وهم لا يزالون يحيون بفيضه ويعيشون في أرضه ويأكلون من رزقه، بل ويخضعون للقوانين الكونية التي وضعها، قال تعالى:

## ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلالَهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْأَصالِ﴾ (الرعد : ١٥).

[#]- أبق : أي هرب. وإلحاق هو: هرب العبيد وذهابهم من غير خوف، أو: هرب العبد من سيده، لاحظ: (لسان العرب : ج ١٠ ص ٣).

و باید به این نکته توجه داشته باشیم که مالکیت او سبحان بر اشیاء در زندگانی دنیا و آخرت، ثابت و تغییر ناپذیر است؛ و وجود بردگان گریزپایش ملکیت را برایش نفی نمی‌کند، [حتی اگر بندگان کوچکش از او گریخته باشند، باز هم نفی‌کننده مالکیت او نمی‌باشد؛] چرا که مالکیت او همچون خون در جسم‌هایشان جاری و ساری است و آنها پیوسته با فیض او زنداند و در زمین او زندگی می‌کنند و از روزی او ارتزاق می‌کنند، و حتی در برابر قوانین تکوینی هستی که وضع فرموده است، سر تعظیم فرود می‌آورند، حق تعالی می‌فرماید: ﴿و برای خدا سجده کنند آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند خواه و ناخواه و سایه‌های آنان در بامداد و شام‌ها﴾ (الرعد ١٥).

أما مُلكه أو حاكميته في الأرض، وفي الحياة الدنيا إجمالاً، فهو أمر قد كلف عباده بقبوله، وأمتحنهم بإطاعة من خلفه فيهم ومُلكه أمرهم، ولم يجبرهم على قبوله أو إطاعة خليفته في أرضه، فمن شاء فليعبد الله ويقبل حاكميته في أرضه، ومن شاء فليعبد الطاغوت وينتظر النتيجة المظلمة.

اما سلطنت و حاکمیت او در زمین، و به طور کلی در زندگانی دنیا، موردی است که بندگان را به قبول‌کردنش تکلیف کرده، و آنان را با پیروی و اطاعت از کسی که جانشین خود کرده و فرمانشان را به تملیک او درآورده، مورد آزمایش قرار داده است، ولی آنها را بر پذیرفتن و اطاعت‌کردن از جانشین خود در زمینش مجبور نساخته است؛ پس هر کس بخواهد، الله را

اطاعت می‌کند و حاکمیت او بر زمینش را می‌پذیرد ، و هر کس بخواهد ، طاغوت را بندگی می‌کند و در انتظار نتیجه تاریک و ظلمانی‌اش می‌ماند.

ومن هنا فقد تشكّل على طول المسيرة، على هذه الأرض حزبان: حزب الله وحزب الشيطان. أو قل حزب يعبد الله، ويعترف أنّ الملك والحاكمية على هذه الأرض في الحياة الدنيا لله. فإذا أرادوا حاكماً أو ملكاً يحكمهم وفق الشريعة الإلهية لم يعينوه هم، ولم يقبلوا من ملكهم بالقوة الغاشمة، كفرعون ونمرود وجالوت، بل طلبوا من الله أن يبعث لهم ملكاً؛ لأنّهم اعترفوا له بأنّه مالك الملك: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾

([آل عمران : ۲۶]).

به این ترتیب در طول مسیر بر روی این زمین، دو حزب تشکیل شدند: حزب الله و حزب شیطان؛ یا حزبی که خدا را عبادت می‌کند ، و اعتراف می‌کند که مالکیت (سلطنت) و حاکمیت در این زمین در زندگانی دنیوی از آن خداوند است؛ بنابراین اگر خواستار حاکم یا پادشاهی باشند که بر آنها طبق شریعت الهی فرمان‌روایی کند، خودشان او را تعیین نمی‌کنند ، و کسی که با زور و ستم بر آنها حکومت کند مانند فرعون و نمرود و جالوت را نمی‌پذیرند، بلکه از خداوند می‌خواهند که برایشان پادشاهی برگزیند؛ چرا که به اینکه او مالک سلطنت و پادشاهی است، معترف می‌باشند که: ﴿بگو بار خدایا ، دارنده پادشاهی (فرمانروائی) ، دهی پادشاهی را به هر که خواهی ، و بستانیش از هر که خواهی﴾ (آل عمران: ۲۶).

فليس لسواه أن يحكم ويتصرف إلاّ بإذنه، حتى وإن لم يخرج من حدود الشريعة.

پس کسی حق پادشاهی و تصرف ندارد مگر با اذن و اجازه او؛ حتی اگر از حدود شریعت خارج نشود !

ومثال هذه الجماعة المؤمنة التي تعترف بأن الله هو مالك الملك، (جماعة طالوت) من بني إسرائيل، وهم الثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، وربما يلحق بهم من هم دونهم في الإيمان، قال تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (البقرة: ٢٤٦).

و مثال این گروه مؤمن که اعتراف نمودند که تنها خداوند مالک پادشاهی است، (جماعت طالوت) از بنی اسرائیل می‌باشد، و آنها سیصد و سیزده نفر بودند، و چه بسا کسانی که از ایمان ضعیفتری نسبت به آنها برخوردار بودند نیز به آنها ملحق شوند، حق تعالی می‌فرماید: ﴿آيَا نُنْكَرِي بَدَانَ گروه از بنی اسرائیل پس از موسی هنگامی که گفتند به پیمبری که ایشان را بود برانگیز برای ما پادشاهی (فرماندهی) تا جنگ کنیم در راه خدا﴾ (البقرة: ٢٤٦).

وَأَمَّا حَزْبُ الشَّيْطَانِ؛ فهم الذين قبلوا حاكمية الطاغوت والشيطان ومملكة وتشريعهم وقوانينه في هذه الأرض، واستسلموا لها ولم يحركوا ساكناً لتغيير الحال.

اما حزب شیطان ؛ کسانی هستند که حاکمیت طاغوت و شیطان و سلطنتش و آیین و قوانین او در این زمین را پذیرفتند ، و تسلیمش شدند و برای تغییر وضعیت حرکت و اقدامی انجام ندادند.

قال تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (النساء: ٩٧).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَمَانَا أَنَانُ كَه دَرِيَابِنْدَشَانُ فَرِشْتِكَانُ سَتَمَكِنْدِكَانُ بَر خَوِيشْتَنُ ، كَوِينْدُ دَر چَه بُوْدِيدُ ، كَوِينْدُ بُوْدِيمُ نَاتَوَانَانِي دَر زَمِينُ ، كَوِينْدُ أَيَا نَبُوْدُ زَمِينُ خُدَا پَهِنَاوَرُ تَا هَجْرَتُ كَنِيدُ دَر أَنُ ، أَنَانُ جَايْكَاهِشَانُ دُوْرُخُ اسْتُ وَ چَه بَدُ بَازْكَشْتِكَاھِي اسْتُ﴾ [النساء : ۹۷].

وَالنَّتِيْجَةُ فَإِنَّ اللّٰهَ مَالِكُ الْمَلِكِ ، وَعَلَى النَّاسِ أَنْ يَقْبَلُوا مَنْ عَيْنُهُ سَبْحَانَهُ . فَإِنْ تَمَرَدُوا ، فَحَظَّهُمْ ضَيْعُوا وَرَبَّهُمْ أَغْضَبُوا ، وَقَدْ قَالَ تَعَالَى: ﴿أُمَّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ [النساء : ۵۴].

نتیجه اینکه تنها خداوند دارنده مُلک و پادشاهی است ، و بر مردم است که هر آنکه او سَبْحَانُ تعیین می‌فرماید را پذیرا باشند؛ که اگر سرپیچی کنند ، بهره خویشتن را ضایع و پروردگارشان را غضبناک کرده‌اند، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا رِشْكُ بَرِنْدُ مَرْدَمُ رَا بَدَانِچَه خُدَا اَز فَضْلُ خَوِيشُ بَدَانَانُ دَادَه اسْتُ ، هَمَانَا دَادِيمُ بَه خَانْدَانُ اِبْرَاهِيمُ كِتَابُ وَ حَكْمَتُ رَا ، وَ دَادِيمُ بَدِيشَانُ پادشاهی بزرگ رَا﴾ [النساء : ۵۴].

وَمَعَ الْأَسْفِ كَانُ عَلَى طَوْلِ الْخَطِّ أَكْثَرُ النَّاسِ عَبِيدًا لِلطَّاغُوتِ ، وَلَمْ يُحَكِّمُوا شَرِيْعَةَ اللّٰهِ فِيهِمْ ، وَلَا مِنْ عَيْنِهِ مُلْكًا عَلَيْهِمْ ، بَلْ: ﴿وَمَا أَمِنْ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود : ۴۰].

و با کمال تأسف در طول این مسیر بیشتر مردم بندگان حقیر طاغوت بوده‌اند ، و سنت و شریعت الهی را بین خویش جاری نساختند ، و پادشاهی که برایشان تعیین کرده بود را پذیرا نگشتند؛ بلکه ﴿وَ اِيْمَانُ نِيَاوَرْدَه بُوْدُ بَا اَوْ جَزْ اَنْدَكِي﴾ [هود : ۴۰].

﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (الذاريات : ٣٦).

﴿پس نیافتیم در آن جز خانه‌ای از اسلام‌آرندگان﴾ (الذاريات : ٣٦).

بل و قبلوا حکم الطاغوت والشيطان و حاکمیتة، سواء أنهم رضوا بها أم لم يفعلوا شيئاً لإزاحة الطواغيت، وإبعادهم عن دفعة القيادة، التي استولوا عليها - في الغالب - بالقوة الغاشمة، أو بالخداع في بعض الأحيان والتزوير وتغيير الحقائق.

حتی حکومت و پادشاهی طاغوت و شیطان را پذیرفتند؛ چه آن کسانی که به آن رضایت دادند و چه کسانی که کاری برای از میان برداشتن طاغوتیان نکردند، و برای دور ساختنشان از مسند قدرت و فرماندهی، که غالباً با زور و استبداد، و گاهی با حيله و نیرنگ و تزویر و تحریف واقعیتها، بر آن سیطره یافته بودند، کاری از پیش نبردند.

وعلى كل حال الملك في هذه الأرض كان - في الغالب - للطواغيت لا لله، فقليلة هي فترات حكم داود وسليمان وذو القرنين (عليهما السلام)؛ إذا ما قورنت بفترات حكم الطواغيت أمثال نمرود وفرعون ويزيد ... وأشباههم.

به هر صورت، پادشاهی در این زمین در اغلب موارد از آن طاغوتیان بوده است نه خداوند، و دوران حکومت داود و سلیمان و ذوالقرنین (علیهم السلام) بسیار کوتاه بوده است؛ اگر با مدت زمان حکومت طاغوتیانی چون نمرود، فرعون، یزید و... امثالشان مقایسه گردد.

فالمُلك وإن كان لله في الدنيا والآخرة، ولكنه في الدنيا مغصوبٌ من أهله وخلفاء الله في أرضه؛ ولهذا جاء التأكيد والتذكير بيوم عودته، وهو: يوم الدين أو جولة الحساب والجزاء.

پس هر چند پادشاهی و سلطنت در دنیا و آخرت از آن خداوند است ، ولی در دنیا از اهلش و جانشینان خداوند در زمینش غصب شده است ؛ از همین رو تأکید و یادآوری بر روز بازگشتنش آورده شده است؛ یعنی همان: یوم‌الدين یا میدان و آوردگاه حساب و جزا.

ولهذا السبب قد تكون قراءة (ملك) هي الأصح، مع ما روي عن أهل البيت (عليهم السلام).

و به همین جهت طبق آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است، قرائت “مَلِكٌ” صحیح‌تر می‌باشد.

كما يمكن أن نقول: أن يوم الجزاء ليس يوم القيامة الكبرى، بل هو يوم قيام الإمام المهدي (عليه السلام). فعندما يحكم الأرض (عليه السلام)، يكون الملك لله سبحانه والحاكمية لله؛ لأنه خليفة الله، والمَلِكُ المُعَيَّن من الله، ولأنه يحكم بما أنزل الله في القرآن والتوراة والإنجيل والزبور.

همان طور که می‌توانیم بگوییم: روز جزا ، روز قیامت کبری نیست ، بلکه روز قیام امام مهدی (علیهم السلام) می‌باشد؛ هنگامی که آن حضرت (علیه السلام) بر زمین فرمان‌روایی کند، آنگاه پادشاهی و حاکمیت از آن خداوند سبحان خواهد بود؛ چون او خلیفه الله است ، و پادشاه تعیین‌شده از طرف خداوند می‌باشد ، و چرا که او خلیفه و جانشین خداوند است و به آنچه خداوند در قرآن ، تورات ، انجیل و زبور نازل فرموده است، حکم می‌راند.

ويمكن أن نقول: إنَّ يوم الدين أو جولة الجزاء والحساب، تبدأ بقيام الإمام المهدي (عليه السلام) وحكمه، وتنتهي بالحساب في القيامة الكبرى.

و همچنین می‌توانیم بگوییم: یوم‌الدين [روز دين] يا ميدان جزا و حساب ، با قيام و حكومت امام مهدي (عليه السلام) آغاز ، و به حساب در قيامت كبرى منتهی می‌گردد.

وإذا عرفت ما تضمنه ملك الدين، من إشارة إلى ملك الله وحاكميته الحقيقية، وملك الطاغوت وحاكميته الوهمية، عرفت أن العبد بعدها يجب أن يحدّد موقفه، والحزب الذي يريد أن ينضم إليه، حزب موسى (عليه السلام) أو حزب فرعون (لعنه الله)، حزب الحسين (عليه السلام) أو حزب يزيد (لعنه الله)، حزب الله أو حزب الشيطان (عليه اللعنة). أن يكون عبداً لله أو عبداً للشيطان.

و حال که دانستیم مَلِك‌الدين [پادشاه دين] چه معانی را در بر دارد ، با توجه به اشاره‌ای که به حاکمیت خداوند و اینکه حاکمیت او، حاکمیتی حقیقی است ، و همچنین سلطنت طاغوتیان و حاکمیت پوشالی و توهمی آنان ، صورت گرفت ، خواهیم دید که پس از این شناخت ، بنده باید جایگاه و وضعیت خود ، و همچنین حزب و گروهی که می‌خواهد به آن بپیوندد را مشخص نماید؛ حزب موسی (عليه السلام) یا حزب فرعون (لعنت الله)، حزب حسین (عليه السلام) یا حزب يزيد (لعنت الله)، حزب الله یا حزب شیطان (لعنت الله) ، و اینکه می‌خواهد بنده خدا باشد یا بنده شیطان !

\*\*\*